

جایگاه صحابه در تبیین قرآن: بررسی ده حدیث

آیت‌الله شیخ محمد سند

* ترجمه: فهیم‌پور

چکیده: آیت‌الله محمد هادی معرفت در کتاب «التفسیر الاثری الجامع»، برای تبیین مبنای خود در شیوه‌گزینش احادیث تفسیری، به ده حدیث از پیامبر و ائمه علیهم السلام استناد کرده که براساس آن، اقوال صحابه و تابعین، حجّیت و اعتبار کامل دارند. نویسنده، این مقاله را در نقد و بررسی این نظریه نوشت و این احادیث را از دیدگاه سند و دلالت، بررسی و نقد می‌کند.

کلید واژه: معرفت، محمد هادی / التفسیر الاثری / صحابه / تابعین / تفسیر مؤثر.

اشاره

آیت‌الله سند در گفتاری که ترجمه آن در شماره ۲۴ سفینه درج شد، درباره صحابه و حجّیت صحابه و حجّیت کلام آنها از دیدگاه تاریخی و تحلیلی

*. کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب.

بررسی‌هایی ارائه کرد. این گفتار، شامل بررسی ده حدیث است که برخی از صاحب‌نظران، آنها را دلیل بر حجّیت قول صحابه دانسته‌اند و بر همان اساس، آن کلمات را، در شمار منابع «تفسیر اثری» جای داده‌اند.

مقدّمه

براساس نصوص دینی، ما اجازه نداریم به سخن هیچ‌کس درباره معرفت دینی اعتماد کنیم، مگر بعد از آن که با دلیل، حجّیت کلامش اثبات گردد، آن هم با دلائل قطعی از کتاب خدا و سنت قطعی خدای متعال فرمود: «وَمَا آتاكُم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهِيْكُمْ عَنِ الْفَاتِحَةِ» (حشر / ۵۹) «هرچه را که رسول خدا به شما بدهد، آن را بگیرید. و هرچه را که از آن منع کند، از آن بازایستید.»

این حقیقت در آیات دیگر در سخن خدای متعال نیز آمده است، از جمله: «أطِيعُوا اللَّهَ وَ أطِيعُوا الرَّسُولَ» (۵ بار در قرآن آمده) (از خدا و پیامبر اطاعت کنید). «لَكُمْ فِي الرَّسُولِ اللَّهُ أَسْوَأُّ حَسَنَةٍ» (۳ بار در قرآن آمده) (پیامبر خدا برایتان الگویی نیکوست). «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غُوْرٌ وَ مَا يُنْطَقُ عَنِ الْهُوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (نجم / ۵۳) «همراه شما (پیامبر) گمراه نشده و به راه غلط نرفته است. و آنچه که می‌گویید، هوای نفس نیست، فقط وحی است که فرستاده می‌شود.» به علاوه این آیات متعدد، معجزات محکم و فراوانی که از ایشان نقل شده، دلالت بر حجّیت سخن پیامبر دارد.

همین سان، باید عمل به سخنان ائمه طاهرين را واجب بدانیم، سخنانی که صحّت و اعتبارشان برای ما به اثبات رسیده است. این پیروی ما از ائمه طاهرين، با استناد به ادله قطعی از کتاب و سنت است که حاکی از عصمت آنها نیز می‌باشد، مانند:

- آیه تطهیر که دلالت بر عصمت آنان از هر خطائی است.
- آیه ولایت که ولایت علی بن ابی طالب^{علیہ السلام} را در امتداد ولایت خدا و رسولش بر می‌شمارد.



- حدیث غدیر که دلالت بر اثبات ولایت امیر المؤمنین علیه السلام می‌کند، ولایت و اولویّتی که هیچ فرقی با ولایت پیغمبر ندارد و اهل بیت او نیز بعد از او همین ولایت را دارند.

- حدیث ثقلین که ائمه را هم‌سنگ قرآن معرفی کرده و امنیّت و عدم سقوط امت در گمراهی را در گرو قبول کلامشان شناسانده، و بسیاری آیات و احادیث متواتری که بین فرقین وجود دارد.

اما حجّیت سخن غیر اهل‌البیت - از صحابه و تابعین - اثبات نشده و هیچ آیه‌ای از آیات قرآن و یا حدیثی از سنت برای دلالت به آن وجود ندارد. بلکه حتی در کتاب و سنت، دلائلی برخلاف آن وجود دارد، از جمله این سخن خدای متعال. «أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» (آل عمران (۳) / ۱۴۴) «اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به گذشته‌تان بازمی‌گردید.» که این آیه احتمال مرتد شدن برخی صحابه را گوشزد می‌نماید، و احادیثی که در این خصوص نقل شده، پیش‌بینی و احتمال مرتد شدن را به واقعیّت تصدیق می‌کند.

چنان‌که حدیث معروف «حوض» از سنت نبوی، ارتداد بعضی از صحابه بعد از پیامبر و این که آنان به قهقرا بازخواهند گشت را تأیید نموده است، به گونه‌ای که فقط شمار اندکی، از آتش دوزخ رهایی خواهند یافت. این حدیث در صحیح بخاری و مسلم و غیر اینها نقل شده است.

سخنان علامه طباطبائی در این مورد

علامه طباطبائی عدم حجّیت اقوال صحابه و تابعین را در مواردی از تفسیرش بدیهی می‌داند. در اینجا چند نمونه سخنان ایشان را ذکر می‌کنیم:

۱. وی در مقدمه تفسیرش گوید: «حجّیتی در اقوال صحابه و تابعین نیست و نظراتشان به خاطر اختلاف فاحشی که با هم دارند، حجّیت مقبولی ندارد.» (تفسیر المیزان،

۲. در توضیح روش تفسیری خود گوید: «روایات واردہ از مفسران صحابه و تابعین، به دلیل چندگانگی و تناقض که در آنها وجود دارد، هیچ حجت و برهانی برای شخص مسلمان نیست.» (همان، ۱ / ۱۳)

۳. در بیان علت ساختن کعبه در تفسیر آیه «و يرفع ابراهيم القواعد» «هنگامیکه حضرت ابراهیم پايه های کعبه را بلند می ساخت.» با اشاره به روایات مربوط گوید: «یقیناً منظور و مقصودمان، روایاتی است که به مصادر و منابع عصمت می رستد، مثل روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت طاهرین علیهم السلام. باید دانست که غیر آنان -چه مفسران صحابه و چه تابعین - جایگاهی همچون بقیه مردم دارند و کلامشان مشتمل بر تناقض است.» (همان، ۱ / ۲۹۳)

آیت الله محمد‌هادی معرفت در کتاب «التفسیر الاثری»، در برابر این نظر، برای اثبات حجت سخنان صحابه و تابعین، به روایاتی استناد کرده که در این گفتار، ده روایت از کتاب فوق، مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. حدیث اول

راوندی از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که پیامبر فرمود: «من مایه امانم برای اصحابم... و اصحابم امان برای امّتم... و این دین پیوسته بر ادیان دیگر غالب است تا زمانی که میان شما کسانی باشند که مرا دیده‌اند.»^۱ (التفسیر الاثری الجامع: ۱۰۱-۱۰۲ / ۱) نقل از: نوادر راوندی: ۱۴۶ حدیث ۱۹۹؛ بحار الانوار ۲۲: ۳۰۹ ح ۱۱؛ طرائف ابن طاووس: ۴۲۸؛ صحیح مسلم: ۷ / ۱۸۳، کتاب فضائل الصحابة، باب ان النبي امان لأصحابه و أصحابه امان للامة)

۱. از این عبارت چنین مستفاد می‌شود که از نظر پیامبر، صحابه پیامبر کسانی هستند که فقط آن حضرت را دیده باشند. آیا صرف دیدن پیامبر، برای اقتدا کردن به آن و پذیرفتن سخنان ایشان - آنچنان که اهل سنت می‌گویند - کافی است؟



نقد و بررسی

۱- به تمام مطالب کتاب نوادر (که حدیث از آن نقل شده است) نمی‌توان اعتقاد کرد. آیت‌الله خوئی سخن محدث نوری رادر فضیلت راوندی مؤلف نظر در نقل کرده و می‌افزاید: «بدون هیچ شک و شباهی راوندی شان والا، منزلت رفیع، جایگاه علمی و وثاقت مسلم دارد. این کلام را چند تن از تراجم‌نگاران تصریح کرده‌اند. اما اعتبار این کتاب برای ما آشکار نشده است، زیرا در اسناد آن کسانی هستند که وثاقت آنها اثبات نشده است، مثل عبدالواحد بن اسماعیل، یا فردی مجھول الحال همچون محمد بن حسن تمیمی بکری» (صبح الفقاہة، ۱ / ۱۳۵ (ط.ج)، ۱ / ۲۲۱)

۲- این کتاب، همان کتاب جعفریات و اشعیات است، چنان‌که شیخ آقابزرگ تهرانی زیر عنوان کتاب «روایة الانباء عن الآباء» گوید: «به هر حال، «الاشعیات»، «الجعفریات»، «كتاب نوادر» و «روایة الانباء عن الآباء»، همهٔ یک کتاب هستند. چون نویسنده کتابش را به اسم خاصی ننماید، از آن با این عناوین یاد می‌شود.» (الذریعة، ۱ / ۲۵۸)

تمام مطالب کتاب جعفریات نزد اصحاب امامیه اعتباری ندارد، همان‌سان که آیت‌الله خوئی گوید: «مضمون روایات دعائیم، در کتاب جعفریات نیز آمده و ما در روزگاران گذشته به آن اعتقاد می‌کردیم. ولی اکنون از آن نظر برگشته‌ایم.» (كتاب الطهارة، ۱ / ۱۱۸)

آیت‌الله خویی در کتاب نکاح از شرح عروة گوید: «سنده این کتاب غیرموثقة است، گرچه محدث نوری بر صحّت آن اصرار ورزیده است، اما بر این نظر، هیچ دلیلی نیست.» (كتاب النکاح، ۲ / ۵۸)

وی در جای دیگری از کتاب طهارت گفته است: «در سنده کتاب، موسی بن اسماعیل وجود دارد که به وثاقتش در کتب رجالی اشاره‌ای نکرده‌اند، بنابراین اعتقادی بر او نیست.» (كتاب الطهارة، ۱ / ۱۱۹)

۱-۳. علاوه بر تمام اینها، در سندي که قطب الدین راوندی در اول کتابش ذکر کرده، تعدادی افراد مجهول وجود دارد:

اول. عبدالواحد بن اسماعیل بن احمد رویانی: او از مشایخ عامه است، چنان‌که ذهبی در شرح حاشی صراحتاً گفت: «او شیخ شافعی‌ها بوده و در کسب علم حدیث و فقه کوچید. مدتی نزد بخاری فقه آموخت، در فقه برجسته شد و مهارت یافت و مناظره کرد و تصانیف مشهوری نگاشت. و می‌گفت: اگر تمام کتابهای علماء شافعی بسوزد، همه آنها را از حافظه‌ام املاء خواهم کرد. کتاب «البحر» در مذهب را دارد که بسیار طولانی و پرفایده است. هم‌چنین کتاب «مناصیص الشافعی» را نگاشت. در آخر سال ۴۱۵ زاده شد و در روز جمعه ۱۱ محرم ۵۰۱ در مسجد آمل به قتل رسید. ملحدان (یعنی اسماعیلیه) او را کشتند و نظام الملک او را بسیار بزرگ می‌داشت.» (سیر اعلام النباء، ۱۹ / ۲۶۰)

دوم. محمد بن حسن تمیمی: او مجهول است که نام او در جوامع رجالی امامیه ذکر نشده است، همانطور که محدث نوری گفته است: «برای شیخ ابو عبدالله محمد بن حسن تمیمی بکری، شرح حالی نیافته‌ام.» (اختامه المستدرک، ۱۹ / ۱۷۷)

سوم. سهل بن احمد دیباچی: به وثاقت او تصریح نشده، بلکه نجاشی گفته است: «او اشکالی ندارد، امرش را خیلی مخفی نگه می‌داشت، سپس در آخر عمرش مذهب (تشیع) را آشکار کرد.» (رجال نجاشی، ۱ / ۴۱۹ رقم ۴۹۱)

علامه حَلَّی از ابن غضائی نقل می‌کند: «او احادیث را جعل می‌کرد و از افراد مجهول روایت می‌کرد. مواردی را که از اشعثیات نقل کرده، اشکالی بدان نیست و به عبارت دیگر همین‌گونه هر کسی که مطالبی مانند آن روایت کند.» (رجال العلاقه، ۸۱ رقم ۴)

چهارم و پنجم. اسماعیل بن موسی و موسی بن اسماعیل: هر دو مجهول هستند. (جامع

الرواة، ۱ / ۱۰۳ و ۲ / ۲۷۱؛ معجم رجال الحديث، ۲ / ۲۷۱ و ۲۰ / ۱۹)



۲. حدیث دوم

پیامبر فرمود: «همواره در میان شما کسی هست که مرا دیده باشد.» شاید معنای این سخن، کسانی باشند که حضرتش را در سرچشمۀ علمش و سرمنشاء شریعتش دیده باشند. از کسانی که از آن حضرت حدیث کرده و روایت می‌کند و به خوبی می‌رساند انتقال می‌داده و در طول زمان آن را به خاطر سپرده است. آیة‌الله معرفت، سخن خود را با این حدیث تأیید کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «بار این دین را در هر نسلی اشخاصی عادل بر دوش می‌کشند که تأویل ابطال‌گران و تحریف غلوکنندگان و جعل نادانان را دور می‌سازند». سپس در حاشیه‌گفته است: «کشی در رجالش به اسناد صحیح خود، آن را روایت کرده است.» (التفسیر الاثری، ۱۰۲. وی حدیث را از رجال کشی ۱: ۱۰ و بحار الانوار، ۲ / ۹۲ نقل کرده است.)

نقد و بررسی

این سخنان از چند جهت مخدوش است:

۱-۲- در سند این حدیث، علی بن محمدبن فیروزان قمی است که درباره وی توثیقی وارد نشده است. (جامع الروا، ۱ / ۶۰۱؛ معجم الرجال، ۱۲ / ۱۵۸؛ رجال طوسی، ۴۷۸ رقم ۷)

۲-۲- (برمبای صحّت سند) منظور از اینان، همان علماء شیعه امامیه هستند که علم را از اهل بیت ﷺ برگرفته‌اند. چنانکه کلینی از محمدبن یحیی، از احمدبن محمدبن عیسی، از محمدبن‌خالد، از ابی‌الختری روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: «دانشمندان، وارثان انبیاء هستند، چراکه پیامبران درهم و دینار به ارت نگذاشته‌اند، بلکه احادیثی از احادیثشان را به میراث نهاده‌اند. هرکس چیزی از آن برگرفت، بهره‌ای بسیار بردۀ است. بنابراین به این علم خود بنگرید که از چه کسی آن را کسب کرده‌اید، زیرا که در میان ما اهل بیت، در هر نسلی، عادلانی هستند که تحریف غلوکنندگان و جعل دروغگویان و تأویل جاهلان را دفع می‌کنند.» (کافی، ۱ / ۳۲، ح ۲؛ بصائر الدراجات، ۱ / ۳۰)

در بعضی از روایات تصریح شده است که مراد از اینان، اصحاب ائمه هستند که علم شریعت را از اهل بیت رسول خدا برگرفته‌اند، یعنی کسانی که در حدیث تقلین به آنها وصیت شده است. این نکته در روایتی دیگر از کشی آمده است: «... به وسیله آنان، خداوند هر بدعتی را برمی‌دارد. و آنها جعل ایطالگران و تأویل غلوکنندگان را از این دین دفع می‌کنند. سپس گریست، گفت: آنها چه کسانی هستند؟ گفت: کسانی که درود و رحمت خداوند در حیات و مماتشان بر آنان باد، مثل بُرید عجلی، زراره، ابو بصیر و محمد بن مسلم...» (رجال کشی: ۱ / ۳۴۹ رقم ۲۲۰)

۳. حدیث سوم

متقی هندی روایت کرده که زاذان گفت: یک روز مردم نزد علی علیه السلام بودند، به او چنین گفتند: ای امیر مؤمنان! درباره یارانت برایمان سخن بگو. گفت: از کدام یارانم؟ گفتند از یاران پیامبر ﷺ. گفت: تمام اصحاب پیامبر ﷺ، اصحاب من نیز هستند، کدام یک مورد نظر شماست؟ گفتند: گروهی که می‌بینم از آنها به خوبی یاد می‌کنی، و برایشان درود می‌فرستی، و با گروهی دیگر (که چنین ذکر خیری از آنها نداری) تفاوت دارند. گفت: کدامشان؟ گفتند: عبد الله بن مسعود. گفت: او سنت می‌دانست، قرآن می‌خواند، و علم، اورا بسنده است. سپس قرآن نزد او ختم شد. گفتند: حذیفه چطور؟ گفت: آگاهی داشت. و درباره مشکلات و معضلات سؤال می‌کرد تا اینکه به خوبی می‌فهمید. اگر پیرامون مشکلات و معضلات، از او می‌پرسید، وی را نسبت به مشکلات عالم می‌یافتد.

گفتند: ابوذر چطور؟ گفت: علم را فراگرفت. بسیار سخت، به دین و علم، حریص و آزمند بود و بسیار می‌پرسید، آنگاه دریافت می‌کرد و قوی می‌شد تا جایی که ظرف و گنجایش علم او لبریز شد و در نهایت، سرشار گردید.

گفتند: سلمان چطور؟ گفت: شخصی از ما اهل بیت بود و به سوی ما اهل بیت نیز بازگشت، چه کسی برای شما همچون لقمان حکیم است؟ وی از علم پیشینیان



آگاه شد و علم پسینیان را فراگرفت. کتاب پیشینیان و کتاب پسینیان را خواند.
دریایی تمام نشدنی بود.

گفتند: عمار یاسر چطور؟ گفت: فردی بود که خداوند، ایمان را با گوشت، خون، استخوان مو و پوستش آمیخته بود، لحظه‌ای از حق جدا نشد. تا زمانی که زنده بود، در کنار حق بود و شایسته نیست که آتش جهنم چیزی از او را دربرگیرد.

گفتند: در مورد خودت برای ما سخن بگوی. گفت: صبر کنید، خدا مرا بازداشت
از اینکه خود را پاک و منزه بدانیم. شخص گفت: اماً خدای متعال می‌فرماید: «و اماً
بنعمةِ ربّك فَحَدّثْ» «نعمت پروردگارت را بازگوی». ایشان گفت: من درباره نعمت
پروردگارم سخن می‌گویم، هنگامی که (از پیامبر) می‌پرسیدم، پاسخ می‌شنیدم و
وقتی ساكت می‌شدم، برایم سخن گفته می‌شد (پیامبر برایم سخن می‌گفت). پس
درون من علم فراوان و زیادی جمع گشته است. (تفسیر الاثری: ۱۰۲)

نقد و بررسی

در این روایت، تأملاتی وجود دارد.

۱-۳- از این روایت، عصمت صحابیان یاد شده به دست نمی‌آید، چه رسد به
غیر ایشان که سخنی از آنان نیست. نهایت دلالت این روایت، فهم صحابه و نقل
روایت از پیامبر ﷺ است. این مطلب ارتباطی با حجّیت سخنانشان به عنوان اتصال
به مصدر وحی ندارد.

۲-۳- مؤلف محترم، قسمتی از حدیث را که با پیشداوری ایشان مناسب نبوده
حذف کرده است. براساس منبع فوق، در حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که
گفتند: درباره حذیفه چطور؟ امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد: «او نامهای منافقان را
می‌دانست - یا تعلیم می‌داد - و درباره دشواری‌ها می‌پرسید تا دانا شود.»^۱

۱. علم - او علم - اسماء المنافقین.

می‌بینید که مؤلف، در قسمت حذیفه، کلام حضرت علی علیه السلام درباره اسماء منافقین را حذف کرده، زیرا که نقل این کلام دلالت بر آن دارد که در بین صحابه، منافقانی وجود داشتند؛ و این با خواسته‌وی -که اثبات عدالت تمامی صحابه است - تضاد آشکاری دارد. مؤلف قبل از نقل این حدیث، گفته بود: «اینک این امام امیرالمؤمنین است که اصحاب رسول خدا را توصیف می‌کند به اینکه ایشان کامل بودند و خزانه داران علم پیامبر و جایگاه حکمتش و علمداران او به دسته‌ای از مردم بودند.» (التفسیر الأثری، ۱۰۲)

همچنین درباره عبدالله بن مسعود در حدیث یاد شده آمده بود که حضرت فرمودند: «به سنت خدا آگاه بود، قرآن را فراءت می‌کرد و علمش در این باره کافی بود (کفى به علم). سپس قرآن نزد او ختم شد. [راوی گوید:] مراد از عبارت «کفى به علم» را نفهمیدند که آیا این برای عبدالله کفايت می‌کند یا برای قرآن.»^۱

نویسنده از سخن امام علی علیه السلام، آخرین جمله یعنی کلام راوی (مراد از عبارت...) را انداخته است، در حالی که امانت علمی اقتضاء می‌کند که آنچه که در منبع قید شده، عیناً ذکر گردد، خواه آن مطلب، از کلام امام باشد یا از توضیحات راوی.

۳-۳- روایت دلالت می‌کند بر اینکه امام، تعداد خاصی از صحابه را مدح می‌کند نه همه آنها را، چنان که در کلام سائل آمده است: «کسانی را می‌بینیم که از آنها به خوبی یاد می‌کنی. در حالی که آنان ممدوح تو هستند نه تمام قوم (صحابه).»

با وجود ضعف سند روایت و به فرض صحت آن، نهایت مطلبی که از آن فهمیده می‌شود، این است که امام علی علیه السلام تنها همین پنج نفر از صحابه را ستوده است، و صحیح نیست که به جای واژه «دون القوم» مدح دیگران اضافه شود.

۴-۳- روایت، مُرسَل است و در کتاب کنز العمال برایش سندی ذکر نشده است.

۱. شگفتا! این جمله در مورد کسی بیان می‌شود که پیمان غدیر را شکسته و بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام استقامت نداشت.



۳۵- این روایت را شیخ صدوق در کتاب امالی آورده، با سند ضعیف، که با وجود چنین سندی با آنچه که در کتاب کنزالعمل آمده، اختلاف زیادی دارد. متن حدیث امالی چنین است:

عبدالله بن حسن مؤدب، از احمدبن علی اصفهانی، از ابراهیمبن محمد ثقفی، از ابوغسان نهدی، از یحیی بن سلمه بن کهیل از پدرش از ابی ادریس، از مسیب بن نجبه، که به امام علی علیه السلام گفتند: درباره اصحاب محمد علیهم السلام برایمان سخن بگو، در مورد ابوذر غفاری بگو. فرمود: از دانش و بینش آگاه شد و به آن تکیه کرد و آن را به شکل استواری به بند کشید.

گفتند: حذیفه چگونه بود؟ فرمود: اسماء منافقان را می دانست. گفتند: عمار یاسر چطور؟ پاسخ داد: شخص با ایمانی بود که ایمان در تمام تار و پوosh نفوذ کرده بود.

گفتند: درباره عبدالله بن مسعود چه می گویی؟ پاسخ داد: قرآن را قرائت کرد، پس قرآن نزد او نازل شد. گفتند: درباره سلمان فارسی برای ما سخن بگو. فرمود: دانش پیشینیان و پسینیان را درک کرد. دریایی است که به پایان نمی رسد و او از ما اهل بیت است. گفتند: درباره خودت برای ما بگو، ای امیرالمؤمنین. حضرتش در پاسخ، با اشاره به رابطه علمی خود با پیامبر علیهم السلام فرمود: من هنگامی که می پرسیدم، پاسخ می شنیدم. و زمانی که ساكت می شدم، به سخن گفتن با من آغاز می گشت. (مالی شیخ صدوق: ص ۳۲۴، بحار، ج ۲۲، ص ۳۱۸)

اشکالات حاکی از ضعف سند این حدیث:

اول. عبدالله بن حسن مؤدب: شیخ طوسی نام وی را ذکر کرده ولی در زمرة کسانی که روایت نکرده‌اند و توثیق نشده‌اند، آورده است. بنابراین او مجھول است. (رجال طوسی: ۴۸۴ رقم ۴۶)

دوم. احمدبن علویه اصفهانی، شیخ طوسی او را در طریقه روایتی خود تا ابراهیم بن محمد ثقفی در فهرست یاد کرده و مجھول است. (الفهرست، ص ۶ / رقم ۷)

رجال نجاشی، ص ۱۶ / رقم ۱۹؛ جامع الرواۃ، ج ۱، ص ۵۴؛ معجم الرجال، ج ۲، ص ۱۵۱) سوم، ابوغسان نهیدی که از رجال عامه است و او را توثیق کرده‌اند. (تهدیب الکمال، ج ۲۷، ص ۷۶ / رقم ۵۷۲۸) البته عاملی در حدیث شک وارد کرده و می‌گوید حدیث، مشتمل بر ذکر نام عبدالله بن مسعود است که او پیرو اهل‌البیت علیهم السلام نبوده است.

چهارم. یحیی بن سلمة بن الکھیل. یحیی بن معین وی را ضعیف‌الحدیث می‌داند. ترمذی هم گفته در حدیش تضعیف می‌شود. ابن عدی گفته حدیش ترک می‌شود. (تهدیب الکمال: ج ۳۱، ص ۲۶۱ / رقم ۶۸۳۸). او نیز از رجال عامه است.

با وجود این، مؤلف همه اینها را نادیده گرفته و بعد از نقل حدیث، می‌گوید: «پس آیا کسی مانند این بزرگان از اصحاب بود، هنگامی که سخن از علم و فقه (فهمیدن) دین و فهم کتاب می‌رفت؟ آیا کسی بود که از بازگشت کلام گوارای سیراب کننده او بازایستاد یا شادی به شنیدن آن نغمه‌های هماهنگ را از دست دهد؟» (التفسیر الأثری، ص ۱۰۳)

می‌بینیم قاعده مهمی را براساس این حدیث بنا نهاده که از نظر سند و دلالت ضعیف است.

۴. حدیث چهارم

امام علی علیهم السلام فرمودند: «وصیت می‌کنم شما را به اصحاب پیامبرتان... و ایشان کسانی هستند که بعد از پیامبر، بدعتی پدید نیاورده‌اند و رسول خدا نسبت به آنها وصیت کرده است.» (الأمالی شیخ طوسی، ص ۵۲۳، ح ۱۱۵۷)

نقد و بررسی

این روایت را شیخ صدقه با این سند روایت کرده است: جماعتی از ابی‌مفضل برای ما خبر داده‌اند از فضل بن محمد بن مُسیب ابو‌محمد بیهقی شعرانی در جرجان، از هارون بن عمرو بن عبدالعزیز بن محمد ابو‌موسی مجاشعی از محمد بن



جعفرین محمد از پدرانش که برایمان حدیث گفت از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب^{علیهم السلام}.

چند نکته در اینجا قابل توجه است.

۴- روایت دلالت بر حجّیت آنان نمی‌کند، چراکه نمی‌توان گفت که آنان تنها بر مبنای وحی سخن گفته‌اند.

۲- سند آن ضعیف است زیرا:

اول. فضل بن محمد بن مسیب مجھول است و در جوامع رجالی ما ذکر نشده، بلکه از علماء عامه است. ذهبي وی را در تذكرة الحفاظ بالفظ حافظ و امام وصف کرده است. (مستدرکات علم الرجال، ج ۶، ص ۲۰۹؛ اعيان الشیعه، ج ۸، ص ۴۰۷)

دوم. هارون بن محمد مجھول است. (معجم الرجال، ج ۲۰، ص ۲۵۰)

۳- مؤلف از این روایت نیز، آنچه راکه با منظور وی منافات داشته حذف کرده است. اینک تمام روایت رادر امالی بنگرید: «وصیت می‌کنم شما را به اصحاب پیامبرتان. آنان را سبّ و لعن نکنید. ایشان کسانی‌اند که بعد از او بدعنتی نهادند و به عنوان بدعتگذار ظاهر نشانند، چراکه رسول خدا^{علیه السلام} به آنان وصیت کرده است.» (اماالی شیخ طوسی، ص ۵۲۳)

می‌بینیم که نویسنده، کلام امیر المؤمنین^{علیهم السلام} راکه گفته‌اند «آنان را سبّ و لعن نکنید»، حذف کرده است. این سخن نتیجه وصیت به آنان است نه حجّیت قولشان که نویسنده پنداشته و خواسته است این مطلب را القاء کند. همچنین ظاهراً جمله «بعد از او بدعت نیاوردن» (لم يأتوا محدثاً) به این صورت باشد که «ولم يؤتوا محدثاً» (آنان به بدعتگذار، پناه نداده‌اند).

۴- ظاهراً این روایت، همان سفارش مولایمان امیر المؤمنین^{علیهم السلام} به امام حسن^{علیهم السلام} و خاندان اوست که آن را ثقة الاسلام کلینی و شیخ صدق و شیخ طوسی ذکر کرده‌اند، بدین‌گونه: «خدا را درباره اصحاب پیامبرتان در نظر بگیرید، همان کسانی

که بدعتی نیاوردن و پناهگاه بدعتگذاران نشلند، چرا که رسول خدا علیه السلام به آنان سفارش نمود و بدعتگذار از آنها و غیر آنها - و نیز هر کسی که به بدعتگذاران پناه دهد، لعن کرد.
(کافی، ج ۷، ص ۵۲؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۹۱؛ تهذیب الأحكام، ج ۹، ص ۱۷۷؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۹؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۰۶ و ج ۷۴، ص ۴۰۵)

شیخ محقق محمد باقر محمودی کلام و تحلیلی زیبا در کتاب خود ذیل این روایت دارد که علاقه مندان باید به آن مراجعه کنند. (نهج السعادة، ج ۸، ص ۴۸۴)

۴- حضرت علی علیه السلام فرمود: «و آنان کسانی اند که بعد از او بدعتی نگذاشتند و بعد از او پناهگاه بدعتگذاران نشلند». این کلام می رساند که پیامبر علیه السلام به کسانی سفارش کرده که بعد از حضورش مرتکب بدعت و جعل حدیث نشده و از ایمان بیرون نرفته اند. آنان تعداد اندکی از صحابه بودند، همان گونه که در صحاح اهل سنت، در چگونگی وقوع بدعت بعد از پیامبر و ارتداد آنان آمده و اینکه - بجز اندکی از آنها - به جهنم داخل می شوند. در صحیح بخاری آمده است، از ابوهریره از پیامبر علیه السلام (در ضمن گزارش از وضع قیامت) فرمود:

«در میان جماعتی ایستاده بودم که آنها را می شناختم. فردی از میان من و آنان خارج شد. گفت: جلو بیا. گفتم: کجا؟ گفت: به خدا قسم به سوی آتش جهنم. گفتم: گناهشان چیست؟ گفت: آنها بعد از تو، به جاھلیّت خود بازگشته و مرتد شده اند. سپس به گروهی دیگر رسیدم که آنان را می شناختم. فردی از میان ما خارج شد. گفت: جلو بیا. گفتم: کجا؟ گفت: به خدا قسم به سوی جهنم. گفتم: گناه آنان چیست؟ گفت: آنان کسانی هستند که بعد از تو، به علت بازگشت به عقب، مرتد شده اند. گمان نمی کنم که کسی از میانشان خلاصی یابد، مگر همانند گوسفندانی فراموش شده. (صحیح بخاری، ج ۷، رقم ۲۰۷ (۱۲۵۹)، کتاب الرفاق، باب فی الحوض) ۶۵۸۷

در تأیید این حدیث باید به اعتراف بعضی از صحابه اشاره شود به اینکه بدعتهایی از جانب ایشان به وقوع پیوسته است. چند مورد آن عبارت است از:



الف - براء بن عازب:

بخاری از علاء بن مسیب از پدرش روایت کرده که گفت: براء بن عازب را - که خداوند از او و پدرش خشنود باد - دیدم. به او گفتیم: خوشابه حالت! همدم پیامبر ﷺ شدی و با او زیر درخت، بیعت نمودی (بیعت رضوان)! گفت: پسر برادرم! تو نمی‌دانی که بعد از او، ما چه بدعت‌هایی پدید آوردیم. (صحیح بخاری، ج ۵، ص ۶۵ (۴۱۷۰) رقم؛ کتاب المغازی، باب غزوة الحدبیة؛ مقدمه فتح الباری، ابن حجر، ۴۳۳)

براء بن عازب از بزرگان و پیشگامان صحابه است و در شمار نخستین کسانی است که با پیامبر ﷺ زیر درخت بیعت کرده است. با این همه، بر ضد خودش و دیگر صحابه شهادت می‌دهد که بعد از وفات پیامبر ﷺ بدعت گذاشته‌اند.

ب - ابوسعید خدری:

ابن حجر به اسناد خود، از علاء بن مسیب از پدرش از ابوسعید روایت کرده که به او گفتیم: دیدار رسول خدا ﷺ و همدمنی با او گوارایت باد! گفت: تو چه می‌دانی که ما بعد از او چه بدعت‌هایی گذاشته‌ایم. (الاصابة: ج ۳، ص ۶۷؛ و با اختلاف مختصر در الفاظ: تاریخ مدینة دمشق: ج ۲۰، ص ۳۹۱ (دو روایت))

همچنین در الكامل، عبدالله بن عدی، ج ۳، ص ۶۳، شرح حال خلف بن خلیفة آمده که او گفت: «مسلمًا این گواهی مهم، از صحابی ای بزرگ است که دست کم با خودش و مردم به صراحت سخن می‌گفت.

ج - عایشه ام المؤمنین:

عایشه نیز قبل از مرگش این چنین اعتراف کرده است که بعد از رسول خدا ﷺ بدعت گذاشته است، چنانکه حاکم نیشابوری از قیس بن ابی حازم روایت کرده که عایشه - در حالی که با خودش نجوا می‌کرد که همراه رسول خدا ﷺ و ابوبکر در خانه‌اش دفن شود - گفت: اما من بعد از رحلت رسول خدا بدعت آوردم، پس مرا با همسران پیامبر دفن کنید. بدین لحظه در بقیع دفن شد. (حاکم گوید): این حدیث به

شرط شیخین (مسلم و بخاری) صحیح است گرچه آن را ذکر نکرده‌اند. (المستدرک

علی الصحیحین: ج ۴، ص ۶ و همینطور ذہبی آن را تصحیح کرده است در تلخیص مستدرک)

مؤید این مطلب، خبری است که از عایشه وارد شده که گفت: زمانی که رسول

خدا^{صلوات الله علیه و آله و سلم} رحلت کند، تمامی عرب مرتد می‌شوند و نفاق بالا می‌گیرد. (البداية و النهاية،

ج ۶، ص ۳۳)

ابن عساکر از او روایت کرده است که: زمانی که فوت شود (یعنی رسول

خدا^{صلوات الله علیه و آله و سلم})، همگی عرب مرتد می‌شوند و نفاق بالا می‌گیرد و تمام اصحاب

محمد^{صلوات الله علیه و آله و سلم} ماهیت خویش را نشان داده و مرتدانی می‌شوند که همگی یا برخی، در

هر ناحیه از شبه جزیره عربستان از دین خارج می‌شوند و یهودیان و مسیحیان گردن

می‌کشند و نفاق در مدینه و پیرامون آن پا بر جا می‌ماند. (تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۰، ص

(۳۱۴)

کمترین نتیجه‌ای که از این روایت به دست می‌آید، مخالفت مردم با پیامبر بعد از

رحلت حضرتش در مهمترین واجبات است، همچنان که ابن اثیر و ابن منظور

آورده‌اند. (النهاية: ۲: ۲۱۴؛ لسان العرب (مادة «رد»))

د- از عمروین ثابت در تأیید این مضمون روایت شده که گفت: وقتی پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم}

وفات یافت، تمام مردم بجز پنج تن کافر شدند. (تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۵۵۷؛ تهذیب

التهذیب، ج ۸، ص ۹؛ سؤالات الاجری لأبی داود، سلیمان بن الأشعث، ج ۱، ص ۳۴۱؛ البداية و النهاية،

ج ۶، ص ۹۱)

ظاهر سخن علماء درباره عمروین ثابت، این است که او، امین و متدين است و

احادیش صحت دارد، چنان که ابن حجر در شرح حاشی تصريح کرده است:

«او در حدیث بسیار راستگو است و از ابن داود روایت شده که احادیث او

صحت دارد. و در جایی دیگر گفته که در سخنans حديث منکر (ناآشنا)

نیست. ولی از ابی حاتم آمده که «حدیش را می‌نویسد در حالی که فاسد

الرأى و شیعه‌ای سخت متعصب است.» (تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۹)

علّت اینکه برخی از آنها حدیث او را ضعیف می‌دانند، فقط بخاطر تمایل او به امیر المؤمنین علیه السلام است، چنان که در کلام ابن حجر به نقل از ابی حاتم خواندیم. ابن حجر همچنین از ابن عقیل آورده که او رافضی خبیثی است. (تهذیب التهذیب، ج ۸ ص ۹)

«ابن سعد گفت که او شیعه افراطی بود.» و عبدالله بن احمد از پدرش نقل کرد که او به عثمان بد می‌گفت، لذا ابن مبارک حدیثش را ترک کرد. ساجی گفت: نکوهیده است و به عثمان بد می‌گفت و علی را بر شیخین (ابویکر و عمر) مقدم می‌داشت. عجلی گفت: «شیعه‌ای سخت متعصب است و در شیعه بودن غلو می‌کند و حدیثش بی‌اساس است. بزار گفت: به شیعه تعصب داشت و مذهب خود را ترک نمی‌نمود.» (تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۱۰)

۵. حدیث پنجم

در تفسیر ابوالفتوح رازی نقل می‌کند که امام رضا علیه السلام از پدرش امام کاظم و او از پدرش امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: آل محمد بر این مطلب اجماع دارند که درباره اصحاب پیامبر بهترین سخن را بگویند. (تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۴۹)

در حاشیه، تمام حدیث این چنین نقل شده است: امام علی بن موسی الرضا از پدرش امام کاظم و از پدرش امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: «آل محمد علیهم السلام بر این سخن همداستان اند که بسم الله الرحمن الرحيم آشکارا ادا شود، و قضای نماز شبی که فوت شده در روز و قضای نماز روزی که فوت شده در شب ادا شود، و درباره یاران پیامبر، بهترین سخن را بگویند.»

آقای معرفت می‌افزاید: بیینید که چگونه حُسن قول به صحابه را مظہر و نماد اهل بیت قرار دادند، نظیر آشکارا بیان کردن بسم الله الرحمن الرحيم. (التفسیر الاشری،

نقد

بر این سخن اشکال‌هایی وارد است:

۱-۵- وی در اینجا به استدلالی مُسْتَقِلَّ چنگ زده و به روایتی استناد کرده است که نه دلالت بر مطلب دارد و نه از نظر سند چیزی را اثبات می‌کند، با این استدلال نمی‌توان سخن محکم و استوار کتاب خدا و سنت اهل بیت را رها کرد.

حوادثی که پس از پیامبر ﷺ اتفاق افتاد، عمدۀ برپا کنندگان این حوادث از صحابه بوده‌اند، چگونه می‌توان درباره آنها قضایت کرد. حوادثی مانند سوزاندن درب منزل فاطمه زهراء ؑ و هجوم به منزل آن حضرت و شکستن پهلوی ایشان و سقط فرزند آن حضرت (محسن) و یا جنگ جمل، چنگ صفین و حتی ماجرای کربلا. درباره رفتاره و سیره شیخین آیا علی ؑ در روز شورا، در پاسخ به عبدالرحمان بن عوف، سیره شیخین را باطل ندانست؟ و پرسش‌های فراوان دیگر که پیرامون این حدیث وجود دارد.

۲-۵- روایت، مرسل است (سند ندارد).

۳-۵- مُحدَّث نوری این روایت را از تفسیر ابوالفتوح رازی نقل کرده، در حالی که این جمله که «درباره اصحاب پیامبر بهترین قول را بگویند» در آن نیست. (مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۸۹)

۴-۵- این روایت در کتب عامه آمده، از جمله در کتاب تاریخ دمشق با این سند و با این متن: «ابوالفضل محمد بن عمر بن یوسف از طریق اجازه خبرداد که ابوالغنائم عبد الصمد بن مأمون ما را آگاه کرد. از سوی دیگر ابو عبدالله مقری از ابوالفضل بن کریدی از ابوالحسن عتیقی آگاه کرد ما را که آن دو (ابوالحسن و ابوالغنائم) گفتند: ابوالحسن دارقطنی از احمد بن محمد بن عتبه از ابراهیم بن حبیب از عمر و از جابر از محمد بن علی (امام باقر ؑ) به ما خبر داد که گفت: بنی فاطمه قبول کردند که در حق ابوبکر و عمر بهترین سخنی را که ممکن است بگویند. (تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۵۴)



ص ۲۸۴؛ به نقل از او: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۶، به صورت مرسل) درباره این روایت می‌گوییم که سند آن ضعیف است، زیرا ابوالفضل بن کریدی و احمد بن محمد بن عتبه، مجھول‌اند و شرح حالی برای آنها در جوامع رجالی شیعه و سنی ذکر نشده است.

۵- شهید نورالله شوستری این روایت و روایات دیگری از ابن حجر را در این باب نقل نموده است. سپس به آنها پاسخ داده، به گونه‌ای که راه را بر هر عذر و بهانه‌ای بیند. اینک به متن کلام او بنگرید:

«ابن حجر گوید: از محمد باقر حدیث رسیده که فرمود: بنی فاطمه (رضی الله عنهم) اجماع کرده‌اند که بهترین سخنی را که می‌شود گفت، درباره‌ی شیخین بگویند.

من (نورالله شوستری) در پاسخ می‌گویم: آنچه در این باب، از بزرگان اهل بیت نقل کرده، (بیهوده است مانند) ادعای زنده کردن مردی یا روشنی بخشیدن به چراغش بدون روغن می‌ماند که یا بهتانی ناشی از تعصب است یا اینکه بر مبنای تقیه از امام معصوم علی‌الله‌آل‌هی‌اصغر صادر شده است، چنان‌که به یاری خداوند به زودی آشکار خواهیم نمود.

ظاهراً این استاد نادان و یاران دروغ پردازش، به خاطر حمایت مذهبیان، پنداشته‌اند که اگر خبری دروغین را جعل کنند که اسنادش به مولایمان امام باقر و امام صادق و یا به عبدالله المحضر و پسرش نفس زکیه منتهی شود، شیعه به محض شنیدن و خواندن آن گمراه می‌شود و به صدق و درستی آن حکم می‌کنند و رجال اسنادش را می‌ستایند، اگرچه گناهکار باشند، آنگاه در تنگنای سکوت می‌افتد و برایشان تحمیل شرم‌آوری به بار می‌آورد.

و این جهالتی است که بر مردم مخفی نمی‌ماند و کوتاه فکری است که فقط از چنین کسی سرمی‌زند.

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری^۱
قاضی نورالله می‌افزاید: این سخن که «بنی فاطمه اجماع کرده‌اند»، می‌رساند که این
کلام را برای دفع ضرری ذکر کرده که به آنان روی می‌آورد به این دلیل که آنها
متهم‌اند که در باره شیخین بهترین سخن را نمی‌گویند. و اگر مطالب یادشده را در نظر
نگیریم، بی‌مناسبت نبود که در مقام تأکید (بر سخن‌ش) بگویید: «بنی هاشم اجماع
کرده‌اند». تا این سخن، شامل بقیه ذریّه علی علیّه السلام شود، اعم از آن که فاطمی باشد و یا
غیر از آنان یعنی آل عباس و عقیل و جعفر و مانند آنها.

علاوه بر این باید افزود: ما علم قطعی داریم بر اینکه اجماع بنی فاطمه آن است
که در باره‌ای حدی از مسلمانان جز به نیکویی سخن نگویند، پس تخصیص شیخین از
میان تمام مسلمانان، و آنگاه در میان صحابه و سپس در میان خلفای چهارگانه چه
وجهی دارد که در این میان، فقط شیخین مطرح شوند؟ اگر پرداختن به تهمت در
شأن مسلمانان و هویدا ساختن ترس و تقیه از طرف شیخین نبود که به عیب جویی
از شیخین و بدگویی به آنها نمی‌پرداختند، چرا این تخصیص مطرح شود؟

باید بگوییم که هیچ شک و تردیدی نیست که بهترین گفتار در شأن شیخین، بیان
بعضی از کردارهای ناپسند آنهاست که متواتر و متداول به زبان شیعیان و
غیرشیعیان است... پس روایت ذکر شده به نفع ماست نه به ضرر ما. (الصواب المهرفه،

(۲۳۹)

در سخن این شهید که خودش را در راه دفاع از حریم ولایت مولایمان
امیرالمؤمنان فداکرد، پند و تذکری است برای کسی که گوش دل به کلام حق فراده
و به حقائقش توجه کند، در حالی که گواه باشد.^۲

۱. قاضی نورالله در اینجا آورده: «أطرق كري، أطرق كري، ان النعامة في الوري». این جمله، ضرب المثلی است به این مضمون که: «ای کوته‌نظر! ساکت باش، تو کجا و گفت و گو در باب این موضوع کجا؟»

چون بیت حافظ را نزدیک به این مضمون یافتیم، همان را آوردم. (مترجم)

۲. اشاره به آیه ۳۷ سوره ق.

۶. حدیث ششم

شیخ صدوق به إسنادش از اسحاق بن عمار، از جعفرین محمد، از پدرانش علیه السلام روایت کرده که رسول خدا علیه السلام فرمودند: «آنچه را که از کتاب خداوند عزوجل دریافتید، باید به آن عمل کنید، هیچ عذری در ترکش برایتان وجود ندارد. و آنچه که در کتاب خداوند عزوجل نیامده است و در سنت من می‌باشد، هیچ عذری برایتان در ترک سنت من نیست. و آنچه که در سنت من نیامده است، به آنچه که اصحاب من گفته‌اند، اعتقاد داشته باشید؛ چرا که مثل اصحاب من در میان شما همچون ستارگانی است که هریک را بگیرید، هدایت می‌شوید». (معانی الاخبار شیخ صدوق، ۱۵۶؛ التفسیر الاثری، ۱۰۳)

نقد

تردید نیست که این روایت موافق است، اما در شأن و منزلت اهل بیت علیه السلام وارد شده، چراکه در پایان حدیث آمده: «پرسیدند: ای رسول خدا! اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمودند: اهل بیتم». صدوق این حدیث را به این اسناد روایت کرده است: «محمدبن حسنبن احمدبن ولید - رحمت خدا بر او باد - برایم نقل حدیث کرد که گفت: محمدبن حسن صفار، از حسنبن موسی خشاب، از غیاثبن کلوب، از اسحاق بن عمار، از جعفرین محمد از پدرانش علیه السلام که در پایان آن آمده است: «اختلاف اصحاب من برایتان رحمت است، گفته شد: ای رسول خدا! اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمودند: اهل بیتم». (معانی الاخبار شیخ صدوق، ۱۵۶)

اما مؤلف علیرغم کمال معرفتش و شدت وثاقت و امانتش، آخر روایت را حذف کرده تازمینه مناسبی را برای تغییر حقایق آماده کند و به وسیله آن بر حجّیت قول صحابه دلیل آورد.

شگفتا! مؤلف روایت سابق را که مرسل و جعلی بود، از تفسیر ابوالفتوح رازی این چنین نقل کرده: «بنگر چگونه نیکو سخن گفتن درباره صحابه را شعار اهل البيت قرار داده، همانند آشکار کردن بسملة»، اما دنباله روایت را حذف نموده است که مراد از

صحابه در کلام پیامبر، همان اهل بیت هستند، علاوه بر اینکه این روایت تعدادی از روایات نبوی را تبیین و تفسیر می‌کند که از طریق اهل سنت وارد شده و مضمون آن، مدح صحابه است و اینکه صحابه فقط اهل الیت ﷺ می‌باشد.

۷. حدیث هفتم

ابو جعفر صدوق با اسناد خود به محمد بن موسی بن نصر رازی از پدرش چنین نقل کرده که از حضرت رضا علیه السلام درباره این سخن پیامبر پرسیدند که فرمود: «اصحاب من همچون ستارگانی هستند که به هریک اقتدا کنید، هدایت یابید.» امام رضا علیه السلام فرمود: «این صحیح است، بدآن معنی که پس از پیامبر (دین را) تغییر نداده‌اند و عوض نکرده‌اند.» (عيون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۹۳، ح ۳۳؛ التفسیر الاثری، ص ۱۰۳)

نقد

مؤلف دنباله روایت را طبق عادتش، از آن روی که ذم صحابه را می‌رساند، حذف کرده است. اینک به متن حدیث - براساس آنچه در عيون اخبار الرضا علیه السلام آمده - توجه کنید تا وثاقت مؤلف و میزان امانتش شناخته شود:

حاکم ابوعلی حسین بن احمد بیهقی، از محمدبن یحیی صولی، از محمدبن موسی بن نصر رازی از پدرش که گفت: از امام رضا علیه السلام درباره سخن پیامبر سوال شد که فرموده: «اصحابی مانند ستارگان هستند که به هریک اقتدا کنید، هدایت می‌شوید.» و این سخشن که «نzd من اصحاب را فراخوانید.» امام رضا علیه السلام فرمودند: «این صحیح است. مراد پیامبر، کسانی است که بعد از او تغییر نکرده‌اند و دین را عوض نکرده‌اند.» گفته شد: چگونه بفهمیم که آنها تغییر نداده‌اند یا عوض نکرده‌اند؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: «به دلیل روایتی که از پیامبر روایت کرده‌اند که (درباره‌شان) می‌فرماید: «مردانی از اصحاب مرا، روز قیامت از کنار حوض من می‌رانند، همانگونه که شتران بیگانه را از آب می‌رانند. من می‌گوییم: خدای من! اصحابی، اصحابی، به من گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که

بعد از تو چه بدعت‌هایی پدید آوردن‌د. آنگاه ایشان در زمرة اصحاب شمال به شمار خواهند آمد. من می‌گویم: برایشان دوری و لعنت باد. اینک آیا می‌بینی؟ این (مدح پیشین) برای کسانی است که تغییر ندهند و عوض نکنند.» (عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۳، ح ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۸؛ سند الامام الرضا عطاردی، ج ۲، ص ۴۹۶)

از آنجایی که دنباله این روایت، مطلبی خلاف عقیده مؤلف را می‌رساند، وی آن را انداخته، همانگونه که شیوه اوست و مشابه آن در روایات سابق گذشته است بخصوص حدیث پیشین که از صدق نقل شد. البته این نخستین بار نیست که حذف و تغییر طبق دلخواه مؤلفان روی می‌دهد. این نخستین سبویی نیست که در اسلام شکسته شده است، بلکه نظائر بسیاری دارد که اکنون در صدد بازگویی آنها نیستیم.

۲-۷- سند ضعیف است به خاطر وجود احمدبن محمدبن اسحاق طالقانی و پدرش، زیرا آن دو مجھول هستند و یادی از آنها در مجموعه‌های رجالی شیعه نمی‌یابیم.

۳-۷- پیشتر گفتیم که صحابه وقتی با پیامبر مخالفت کردند و بدعت‌هایی پدید آوردن‌د، پیامبر به آنها خبر داد که آنها داخل آتش جهنم می‌شوند و از آن خلاصی نمی‌یابند مگر اندکی قلیل.^۱

۴-۷- این نکته نیز بیان شد که در موئّة اسحاق بن عمار آمده است که مراد از اصحاب در کلام رسول خدا^{علیه السلام} که فرمود: «اصحابِ مانند ستارگان هستند...»، همان ائمه^{علیهم السلام} است. در تأیید این قول، روایتی در کتاب عوالی اللئالی آمده است که فرمود: «من همچون خورشید، و علی همچون ماه، و اهل بیت همچون ستارگان اند که به هریک اقتدار کنید، هدایت می‌یابید.» (عوالی اللئالی ابن ابی جمهور احسائی، ج ۴، ص ۸۶، إثبات الهداء، ج ۱، ص ۶۶۵، فصل ۷۳، ح ۸۶۲)

۱. رجوع شود: صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۷ (۶۵۸۷)، رقم ۱۲۵۹.

۵- علمای اهل تسنن، «صحابه» را به معنای کسانی می‌دانند که مشرف به دیدار رسول خدا شده‌اند. آنگاه با این حدیث به مشکل برمی‌خورند. از این‌رو، گروهی از آنان بطلان و جعلی بودن حدیث نجوم را تصریح کرده‌اند. احمد بن حنبل گفته: حدیثی است که صحیح نیست. بزار گوید: این کلام دربارهٔ پیامبر صحیح نیست. دارقطنی گوید: ضعیف است. ابن حزم گوید: این خبر دروغ، جعلی و باطل است، هرگز صحت ندارد. بیهقی گوید: سندهای همگی آنها ضعیف است. ابن عبدالبر گوید: إسنادش صحیح نیست. ابن جوزی گوید: این صحیح نیست. ابوحیان گوید: رسول خدا آن را نگفته است و آن حدیثی جعلی است که در مورد رسول خدا صحیح نیست. ذهبی گوید: این سخن باطل است. ابن قیم - بعد از اشاره به بعضی طرقش - گوید: چیزی از آن اثبات نمی‌شود.

همچنین محدثان دیگر، آن را ضعیف دانستند: از جمله ابن حجر عسقلانی، سیوطی، سخاوهی، متقی هندی، مناوی، خفاجی، شوکانی و البانی (کلام البانی در کتابیش «سلسلة الاحاديث الضعيفة» ج ۱، ص ۷۸ آمده است. در مورد کلام دیگران مراجعه شود به مجله تراثنا، ج ۴۵، ص ۸۶ و ج ۵۲، ص ۱۸، خلاصة العبقات، ج ۳، ص ۱۲۳؛ نفحات الأزهار، ج ۳، ص ۱۱۶، شرح احقاق الحق، ج ۳، ص ۹۹؛ محاضرات فی الاعتقادات، ج ۲، ص ۵۷۴؛ الرسائل العشر، ۱۹)

۶- فرض کنیم که معتقد شویم مراد از حدیث همان صحابه رسول هستند، یعنی اینکه هرکسی که او را دیده با او همدم شده باید از او تبعیت شود، همانطور که عامه پنداشته‌اند. در این صورت، این سخن کُشتن تمامی آنان را جایز می‌شمارد، زیرا آنها اختلاف کرده‌اند و با یکدیگر جنگیده‌اند. و اگر مسلمانی به علی علیله اقتدامی کرد و با صحابه‌ای که با او بودند، همراهی می‌نمود و با معاویه می‌جنگید، سپس برایش آشکار می‌شد و تبعیت معاویه و همراهان صحابی او را برمی‌گزید، پس در این صورت جنگ با علی علیله برایشان جایز می‌گشت.

این سخنی نادرست است و هرگز خدا و رسولش به تبعیت و اقتدا به اقوامی که

با یکدیگر اختلاف دارند امر نکرده‌اند، زیرا در آن صورت، فردی که مأمور به پیروی از آنان است، نمی‌داند که از کدام یک پیروی کند.

شهید نورالله شوشتاری گوید: همچنین براین مبنای لازم می‌آید که هر کسی به سخن برخی از صحابة جاهل و حتی فاسق یا منافق اقتدا کند، و عمل به سخن برخی عالمان صالح از ایشان را ترک گوید، اورا هدایت یافته بدانیم. همچنین لازم می‌آید که اقتدا کننده به قاتلان عثمان را وکسانی را که به یاری او نرفتند، مهتدی بدانیم. نیز در آن صورت باید اقتدا کننده به عایشه و طلحه و زبیر که در برابر علی عائیله برخاستند و با او مبارزه کردند، هدایت یافته باشند و کشته شدگان هر دو طرف در بهشت باشند. جالب‌تر اینکه اگر شخصی در صفين به معاویه اقتدا کند و تا نصف روز همراه او بجنگد، سپس در نصف دیگرش برگردد و تا آخر روز همراه با علی عائیله بجنگد، زیرا در هر دو حالت -بنا بر این نظر- هدایت یافته تابع حق است! این توالی در هر شکل و صورت، ضرورتاً و به اتفاق باطل است. (الصورام المهرقة، ۴)

براین مبنای باطل، کشنن مؤمن بی‌گناه وزنا با همسرش را مجاز می‌داند، بخاطر اقتدا به خالد بن ولید، بدان سان که در حق مالک بن نویره انجام داد. نیز خوردن شراب بخاطر اقتداء به قدامه بن مظعون، مجاز می‌گردد.

ابن حزم گوید: ممکن نیست که رسول خدا علیه السلام به پیروی از هر گوینده صحابه امر کند، در حالی که بعضی از آنان چیزی راحلال می‌دانسته و شخص دیگری از آنها همان را حرام می‌شمرده است. براین مینما:

- فروش شراب بخاطر اقتداء به سمرة بن جندب، حلال است.

- خوردن برف برای روزه‌دار، بنابر اقتداء به ابی طلحه حلال است و بخاطر اقتداء به غیر آنان، حرام.

- ترک غسل از روی تنبی، بخاطر اقتداء به عثمان و طلحه و برخی دیگر از اصحاب، واجب است و بنابر اقتداء به عایشه و ابن عمر، حرام.

برای هریک از مطالبی که ذکر شد، روایت‌هایی با استنادهای صحیح داریم.

(احکام ابن حزم، ج ۶، ص ۸۱۰)

ابن حزم در همان کتاب گوید: اشتباه کرده‌اند گروهی که گفتند: اختلاف، رحمت است. آنها استدلال کرده‌اند به خبری که از پیامبر روایت شده که: «اصحابهم همچون ستارگان هستند که به هریک اقتدا کنند، هدایت می‌شوید.»

ابن حزم می‌افزاید: حدیث مذکور، باطل، دروغین و از ساخته‌های اهل فسق است، بخاطر دلائل ضروری و بدیهی، ازجمله:

الف - طریقه نقل آن صحیح نیست.

ب - امکان ندارد که پیامبر ﷺ امر کند به آنچه از او نهی شده، در حالی که حضرتش خبر داده است که ابوبکر در تفسیر خود به خطارفته و تأویل عمر در مورد هجرت را دروغ دانست و اسید بن خضیر را در تأویلش درباره کسی که شمشیر خود را در حال جنگیدن به او بازگردانده تکذیب کرده است و ابوسنابل را در مورد فتوایی که درباره حکم عده داده، متهم دانسته است...

محال و ممتنع است و هرگز روا نیست که پیامبر امر کند به پیروی از آنچه به خطای آن خبر داده است، چراکه در این صورت، امر به خطا کرده است - خدا از این نسبت ناروا دور باد و پیامبر نیز از این خطاب رکnar است... با آن که پیامبر خبر داده که آنها خطای کنند، روانیست که ما را به پیروی از چنین کسانی امر کند، مگر اینکه مراد حضرتش آن باشد که مردم، آنچه را که صحابه از او روایت کرده‌اند، نقل کند. این صحیح است، زیرا که تمام آنان ثقه هستند. پس اگر کسی از هریک از آنان نقل کند، اشتباه نکرده و هدایت یافته است.

ج - پیامبر ﷺ سخن باطل نمی‌گوید بلکه سخن‌ش حق است. اما سخن کسانی که اصحاب را به نجوم تشبیه کرده‌اند، تشبیه فاسد و دروغ آشکار است، زیرا کسی که بخواهد به محل طلوع ستاره جُدی برود، اما در جهت مطلع برج سرطان حرکت

کند، هدایت نشده است بلکه به بیراهه منحرف شود و خطای فاحشی مرتکب شده و آشکارا زیان کرده است. چنین نیست که همه ستارگان در هر راهی هدایت‌کننده باشند.

پس تشبیه مذکور باطل است و دروغین بودن آن حدیث و سقوط آن از درجه اعتبار، ضرورتاً آشکار است.^۱

سید ابن طاووس گوید: از روایات شگفت‌انگیزان این است که آنها به پیامبر شان نسبت داده‌اند که: «اصحاب من همچون ستارگانند که به هریک اقتدا کنید، هدایت می‌یابید.» این در حالی است که می‌دانیم صحابه همدیگر را تکفیر می‌کردند و به گمراهی یکدیگر شهادت می‌دادند و خون همدیگر را حلال می‌دانستند و بعضی در این جریانات سرکرده بودند، همانطور که در قتل عثمان و جنگ بصره و صفين و دیگر مناقشات و اختلافات رخ داده است.

اگر اقتداء به هریک از آنها درست می‌بود، اقتداء به هریک از آنها خطاب بوده است، به این دلیل که برخی از آنان به خطأ و اشتباه دیگران شهادت می‌دهند، که در آن صورت، گمراهی یا قتل تمام آنان روا بود. آن مقدمه و این نتیجه، از خرد اهل دیانت بسی دور است!^۲

۸. حدیث هشتم

ابو جعفر صدوق با اسناد به احمد بن محمد بن اسحاق طالقانی از پدرش روایت کرده است که گفت: مردی در ایام ولایت عهدی امام رضا علیه السلام در خراسان، سوگند به طلاق خورد که معاویه از اصحاب رسول خدا نیست^۳، آنگاه فقهاء به طلاق

۱. احکام ابن حزم: ج ۵، ص ۶۴۲.

۲. الطرائف: ۵۲۳.

۳. سوگند به طلاق، آن است که شخص سوگند یاد می‌کند که فلان مطلب حق است یا یک ملک و مال خاص به فلان شخص تعلق دارد، آنگاه برای تأکید سخن خود می‌گوید که: «اگر چنین نباشد، همسر من مطلقه خواهد بود.»

همسرش فتوا دادند.

از امام رضا علیه السلام در این مورد پرسیدند. حضرتش فتوا داد که آن زن طلاق داده نمی شود. فقهاء برگهای نوشتند و همسر آن مرد را به سویش روانه کردند و درباره او، از حضرت رضا پرسیدند: ای فرزند رسول خدا! از کجا گفتی که او طلاق داده نشده؟ حضرتش در جواب آنان نوشت: این را از آنجا گفتم که از ابی سعید خدری روایت کرده اید که رسول خدا در روز فتح مکه به مسلمانان - در حالی که پیرامون او بسیار بودند - فرمود: شما نیکو هستید و اصحاب من نیکو هستند. و هیچ هجرتی پس از فتح مکه مورد قبول نیست. پس پیامبر هجرت را باطل دانست و اینان را اصحاب خود ندانست.

راوی گوید: فقهاء به فتوای امام رضا علیه السلام بازگشتند.^۱

نقد

۱- اقتضای کلام آیت الله معرفت، آن است که خلیفه اول و دوم و سوم، از کسانی هستند که خلافت را از امیر المؤمنین غصب کردند، در حالی که آنها از جمله اصحاب بودند.

۲- سند ضعیف است، زیرا تمام راویان، ناشناخته‌اند و در میانشان کسی نیست که به وثاقت‌ش تصریح شده باشد.

۳- مضمون این خبر حتی به آنچه که عامه در کتابشان از تعریف صحابی آورده‌اند، نزدیک نیست. زیرا در نظر آنان، صحابی کسی است که پیامبر را دیده در حالی که به او ایمان داشته است، خواه معاشرتش طولانی باشد، خواه کوتاه. بدین سبب، بدگویی از معاویه و یزید و ابوسفیان و مروان و حکم بن عاص و عمر و بن عاص را خوش نمی‌دارند، بلکه کسانی را که بر طلاقه در روز فتح مکه طعن می‌زنند،

۱. عيون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۱، ص ۹۳؛ التفسیر الاثری: ۱۰۴.



کافر می‌دانند. به عنوان نمونه چند سخن از بزرگان مکتب خلفاً نقل می‌شود. بخاری گوید: هر کس که هم‌نشین پیامبر ﷺ باشد یا هر مسلمانی که حضرتش را دیده، از اصحاب آن جناب است.^۱ علی بن مديني گوید: هر کس با پیامبر هم‌نشین باشد، حتی اگر حضرتش را یک ساعت در تمام عمر خود دیده، از اصحاب پیامبر است.^۲ ابن حجر عسقلانی گوید: صحابی کسی است که پیامبر را دیده، در حالی که به او ایمان داشته و مسلمان مرد باشد. پس کسی که اورا دیده یا با او هم‌نشین بوده، چه معاشرتش طولانی باشد و چه کوتاه، از او روایت کرده یا نه، همراه او در غزوات شرکت کرده یا نه، و کسی که اورا دیده و اگرچه با او مجالست نکرده، و کسی که بخاطر عارضه‌ای مانند نایبینایی او را ندیده است، همگی در شمار صحابه‌اند.^۳ اینان، حتی کودکانی را که رسول خدارا دیدند و بعد به سن بلوغ رسیده‌اند، جزء صحابه می‌دانند، چنان که حاکم به صراحة گوید: طبقهٔ دوازدهم (از صحابه)، کودکان و خردسالانی هستند که در روز فتح مکه و حجۃ الوداع و غیر آن پیامبر را دیده‌اند.^۴

بلکه حتی محمد بن ابی‌بکر را از صحابه دانسته‌اند، با اینکه در حجۃ الوداع در سال دهم هجری و سه ماه پیش از وفات پیامبر متولد شده است.^۵

۹. حدیث نهم

ابو جعفر کلینی به اسناد صحیحش از منصورین حازم روایت کرده که گفت: به ابو عبدالله (امام صادق علیه السلام) گفتم: درباره اصحاب رسول خدا مرا آگاه‌کن که (مطلوبی

۱. صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، ج ۴، ص ۱۸۸، باب فضائل اصحاب النبي؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳.

۲. فتح الباری: ج ۷، ص ۳.

۳. الاصابة: ج ۱، ص ۴، دارالكتب العلمیه؛ همان کتاب، تحقیق شیخ عادل احمد: ج ۱، ص ۱۵۸.

۴. معرفة علوم الحديث: ۲۴.

۵. موسوعة حیاة الصحابة: ۳۲۹۲ رقم ۶۸۰۲، اسد الغابه: ج ۱، ص ۳۲۴؛ الاصابة: ج ۶، ص ۱۹۴ رقم ۸۳۱۳.

که) از پیامبر نقل کرده‌اند، راست گفته‌اند یا دروغ گفته‌اند؟ گفت: البته که راست گفتند.^۱

آیت‌الله معرفت می‌گوید: (امام صادق علیه السلام) حکم کلی نمود به اینکه آنان در نقل حدیشان از رسول خدا، راست‌گو هستند بدون دروغگویی و اتهام، و این گواهی آشکاری است به بزرگی مقام و شأنشان و بزرگی قدرشان در انجام رسالت خدا در زمین، رضی الله عنهم و رضوا عنہ... ذلك الفوز العظيم. (توبه ۹: ۱۰۰) «خدا از آنان راضی است و آنها از او راضی و خشنود هستند... و آن رستگاری بزرگی است».^۲

نقد

۱-۹- مؤلف دنباله حديث را که برخلاف مطلوبش دلالت دارد، حذف کرده است. در ادامه حديث آمده که راوی گفت: «گفتم: علت اختلافشان چه بود؟ فرمود: آیا نمی‌دانی که شخصی خدمت رسول الله می‌رسید و مسئله‌ای از ایشان می‌پرسید، پیامبر به او پاسخ می‌داد، آنگاه به او جوابی دیگر می‌داد که جواب اولی را نسخ و باطل کرد. و بنابراین برخی احادیث هم‌دیگر را نسخ می‌کردند.»

این جمله حديث می‌رساند که برخی صحابه ناسخ و منسوخ را نمی‌شناختند. بنابراین حديث ایشان «ادای رسالت خدا در زمین» نیست آنگونه که مؤلف ادعا کرده است.^۳

۲-۹- کلینی قبل از بیان آن روایت، حدیثی دیگر نقل کرده به این مضمون که اصحابی که از پیامبر حديث نقل می‌کنند، چهار گروه هستند: منافقی که به رسول خدا اعتقاد نداشت؛ آن که وهم و خیال (خود را) از پیامبر نقل می‌کرد؛ راوی که از او نقل حديث می‌کرد بدون اینکه ناسخ و منسوخ را بشناسند. به هر حال، نقل حديث این (سه گروه) حجّیتی ندارد. تنها روایت گروه دیگری حجّیت دارد (که در ادامه

۱. کافی، ج ۳، ص ۶۵، ح ۱.

۲. التفسیر الاثری: ۱۰۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۶۵، ح ۲.

حدیث به آن اشاره شده است).

۳-۹- ممکن است مراد امام^{علیهم السلام} گروهی از صحابه باشد که قصد و تعمدی بر دروغ بستن به پیامبر خدا را نداشته‌اند، چنان‌که علامه مجلسی گوید: احتمال دارد که مراد سؤال‌کننده، سؤال از اخبار^{گروهی} از صحابه باشد که امام^{علیهم السلام} صدقشان را دانسته، یا صدق بعضی از آنها را اراده کرده است، یعنی در واقع اختلاف آنها بر مبنای دروغ آنان نیست، بلکه فقط براساس مسئله نسخ احادیث است.

۴-۹- اینکه روایت از روی تقیه صادر شده، همانطور که علامه مجلسی گوید: «وجه ظاهرتر و صحیح‌تر، آن است که این حدیث را بر تقیه حمل کنیم.»

۱۰. حدیث دهم

از حضرت امیرالمؤمنین^{علیهم السلام} حدیث مشروحی درباره صحابه صالح نقل شده است که آنان را از منافقانشان جدا می‌کند. بر مبنای این کلام امیرالمؤمنین، حدیث آنها حدیث درستی است و با هم اختلاف و مغایرت ندارند، مگر از ناحیه حضور در محضر پیامبر. این کلام همچنین می‌رساند که حضرت علی^{علیهم السلام} اختلاف نداشته، و هیچ کدام از یادگارهای علمی پیامبر را از دست نداده است.^۱

نقد

شگفتا! مؤلف چگونه با این روایت به حجّیت قول صحابه استدلال می‌کند، با اینکه این روایت در مقام بیان عدم حجّیت قول صحابی است بدلیل امور زیر:

۱- راوی گوید: امام علی^{علیهم السلام} با احادیث صحابه مخالفت می‌کرده و به نظر ایشان، آن اخبار باطل است. در پرسش راوی آمده است: «در دست مردم مطلب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیثی از پیامبر خدا دیدم، در حالی که شما با آنها در آن احادیث مخالفت می‌کنید. در نظر شما، همه آنها باطل است. آیا می‌پنداشید که اینان

۱. التفسیر الاثری: ۱۰۵.



عمدأً به رسول خدا نسبت دروغ می‌دهند و قرآن را تفسیر به رأی می‌کنند؟»

۲-۱۰- پاسخ امام در این باره صراحة دارد که نقل حدیث دروغین از پیامبر خدا، در زمان خودش و بعد از آن شایع بوده است. حضرتش تصريح می‌کند: «در زمان رسول خدا ﷺ حدیث دروغین از او نقل شده است تا اینکه با حالت خطابه ایستاد و فرمود: ای مردم! سخنان دروغین درباره من زیاد شده است. پس کسی که از روی عَمَدَ به من دروغ بیندد، باید در جهنم جایگاهش را آماده کند. پس از آن نیز بر او دروغ بستند.»

۳-۱۰- امام از صحابة منافق خبر می‌دهد که به رسول خدا دروغ می‌بندد، در حالی که مردم آنها را - به عنوان منافق - نمی‌شناسند. فرمود: «یکی از آنان شخص منافق است که اظهار ایمان و تظاهر به اسلام می‌کند، از گناه دوری نمی‌جوید و از این زشتی حذر نمی‌کند که عمدأً به رسول خدا دروغ بیندد. اگر مردم می‌دانستند که او منافق دروغگوست، کلام او را نمی‌پذیرفتند و او را تأیید نمی‌کردند. اما آنها می‌گویند که این شخص با رسول خدا مصاحت داشته و او را دیده و از او حدیث شنیده و از او مطلب گرفته، در حالی که مردم نسبت به درون او آشنایی ندارند.»

۴-۱۰- حضرت علی علیہ السلام از صحابه‌ای خبر می‌دهد که از روی وهم و خیال، از پیامبر روایت می‌کند. و به حضرتش دروغ می‌بندد، از آنجایی که نمی‌داند.^۱ فرمود: «شخصی که از رسول خدا چیزی را شنیده که او را به وجه صحیح، حمل نکرده است و در آن به وهم و خیال افتاده و خطایی که مرتکب شده، به قصد دروغ بستن نبوده است. چنین کسی به خبری که نزد اوست، معتقد می‌شود و به آن عمل می‌کند و آن را روایت می‌کند و می‌گوید: من آن را از رسول خدا شنیده‌ام. اگر مسلمانان بدانند که سخنان وی، وهم و خیال است، آن را نمی‌پذیرند. و اگر خودش

۱. مولیٰ محمدصالح مازندرانی در شرح اصول کافی: ۲ / ۳۲۶، جمله حدیث را بدین صورت تفسیر کرده است.

بداند که سخن‌اش محضر توهّم است، یقیناً آن را ترک می‌کند.»

۵- همچنین امام در مورد صحابه‌ای خبر می‌دهد که از پیامبر، امر و نهی به مطلبی را شنیده، ولی ناسخ آن را نشنیده‌اند. کلام چنان صحابی نیز قابل احتجاج نیست. فرمود: «و شخص سوّمی که شنیده رسول خدا، به مطلبی امر فرموده، اماً پیامبر پس از آن، نهی کرده و او از آن نهی خبر ندارد، و یا شنیده که پیامبر از چیزی نهی می‌کند، سپس پیامبر به آن امر فرموده و او این را نمی‌داند. پس منسوخ را دانست، ولی از ناسخ خبر نداشت. و اگر می‌دانست که آن سخن منسوخ است، آن را ترک می‌کرد. و اگر مسلمانان می‌دانستند که آنچه از او شنیده‌اند منسوخ است، آن را حتماً ترک می‌کردند.

با وجود تمام اینها، آیة الله معرفت پس از اشاره اجمالی به روایت، می‌گوید: «سخن صحیح، آن است که قول صحابی در تفسیر اعتبار دارد، خواه در درایت او و خواه در روایتش. و مسلمًا سخنان صحابه، منابع اصلی در تفسیر هستند.»^۱ به نظر می‌رسد که این بیان، اغراء به جهل و تحریف حقائق و افتراء به امام یا استنباط باطل از حق باشد. جویندگان حقیقت به متن کامل حدیث -که در کتاب‌های کافی و نهج البلاغه آمده - رجوع کنند.^۲

۱. التفسیر الأثري: ۱۰۵.

۲. کافی: ۱ / ۶۲-۶۴، حدیث ۱.